

## بجای مقدمه

نخستین چاپ متن کامل " تاریخ بیداری ایرانیان " در سال هزار و سیصد و چهل و شش به انجام رسید، در روزگاری که هنوز رژیم ایران اسما مشروطه بود و قانون اساسی مصوب ذی قعدة هزار و سیصد و بیست و سه به عنوان مقدس ترین سند ملی این مملکت، بظاهر معتبر. در آن حال و هوا، روزی که مخلص از چاپ متن کتاب فراغت یافتم و قلم بدست گرفتم تا به عنوان "مقدمه" به تحلیل مطالب آن پردازم، به حکم شرایط نا مطلوب زمانه خود را در چنان تنگنایی دیدم که چاره ای نیافتم جز به خاموشی ادامه دادن و از هر تفسیر و توضیحی صرف نظر کردن. راز دل چون نتوان گفت ز گفتار چه سود؟

خاصیت مشترك رژیم های دیکتاتوری . علاوه بر سفاکی و فساد. این است که ذاتاً سوظنی و بد نیتند، و به همین علت نازك طبع و حساس. حکومت استبداد مداح فرومایه وقاحت پیشه می خواهد که " گر خود روز را گوید شبست این"، چشم بی حیایش را به چشم خورشید تابان دوزد، و فریاد بله قربانش به گوش فلك رسد که "اینک ماه و پروین". در حکومت وحشت و خفقان، مدیحه گران دستگاه قدرت، بت اعظم خویش را تافته جدا بافته ای می دانند که مظهر مجسم عقل مطلق است و جزئیات رفتارشان منطبق با " حق " محض، و در این درکات جهل و فریب، هر کس بخلاف میل و سلیقه آنان قلمی بر کاغذ زند سرسپرده اجانب است و دشمن ملت و محکوم به مرگ.

تاریخ بیداری ایرانیان، شرح تلاش های ملتی از جان گذشته و از ستم استبداد بجان آمده است در راه برافکندن حکومت فردی و استقرار نظامی قانونی و ایجاد جامعه ای آزاد و مترقی؛ و در سلطه بیدادگر و بی منطق استبداد، درباره چوین کتابی هر چه بنویسی به مذاق حساس مسندنشینان قدرت ناسازگار است و بلای جان نویسنده.

ملت ستم کشیده ایران، در دفاع از مشروطه نوپای خویش بر استبداد سیاه محمد علیشاهی و فساد ذاتی درباریانش شوریده و در برابر سرنیزه های فوج سیلاخوری سینه خود را مردانه سپر کرد و از تهدید و تکفیر و بستن و کشتن نهراسید، بدین آرزو که حکومت منطقی و معقولی در این سرزمین بلاخیز برپا کند و از امنیت اجتماعی و حیثیت بشری بهره مند گردد، و دیگر فلان خان حاکم یا شاهزاده بلهوس بر جان و مال و ناموس و از اینها بالاتر، بر افکارش تسلط جابرانه نداشته باشد. ملت ایران از سلطه کابوس وار عملة جهل و ستم که پایه های قدرت ناصرالدینشاهی را بر دوش داشتند . بتنگ آمده بود، قیام کرد و کشته داد و نوة خونخوار او را از تخت شاهی بزیر کشید، بدین امید که از آن پس صاحب اختیار باشد و با ورقه رای خود هیات حاکم دردآشنایی برگزیند که خدمتگزارش باشد نه خداوندگارش.

و همه می دانیم که این اهداف ارجمند و آرزوهای دل انگیز، چند سالی بعد . به علل گوناگون و از همه مهمتر جهل عمومی. نقش بر آب شد و لعبت عیار استبداد به رنگی دیگر و در جامه ای دیگر قدم بر صحنه حکومت نهاد و دمار از روزگار آزادی خواهان تعالی پسند برآورد و چنان پشت پای قدرتی بر بساط آرزوهایشان زد که گویی فرامرز هرگز نبود.

شاهی را که همت مشروطه خواهان تساوی طلب از تخت فرعونى فرو کشیده و از ردیف معصومان و مقدسان روزگار جدایش کرده و در صف مردمان معمولی زمانش نشانده و به عنوان وجودی تشریفاتی و غیر مسول از دخالت در امر حکومت ممنوعش داشته، و سلطنت او را بجای آنکه محصول امداد غیبی و تایید آسمانی پندارد، حاصل اراده ملت دانسته بود، بار دیگر غفلت جهالت آمیز ما ملت بر اوج غرورش برد و نه کرسی فلك زیر پای استبدادش نهاد، و با شعار " چه فرمان یزدان چه فرمان شاه" به مقام "انك على كل شیئی قدیر"ش رساند، و مرده بی خاصیتی را چنان دودستی برداشت که امر بر خود بیچاره نیز مشتبه گشت و تخت و تابوت را آلوده کرد.

با اینهمه تذکار این واقعیت لازم می نماید که فساد و ستم آریامهری با همه تباهی‌ها و مشروطه شکنی هایش در مقایسه با استبداد شاهان قجر و اوضاعی که قبل از انقلاب مشروطیت بر این سرزمین تسلط داشت، در حکم قطره و دریا بود، و خوشه و خرمن.

متأسفانه در کتابهایی که راجع به انقلاب مشروطه منتشر شده است، نویسندگان گزارش روشنی از جزئیات اوضاع عهد قجر در پیش چشم خوانندگان جوان نگذاشته اند تا مجال مقایسه و قضاوتی فراهم آید. شاید مرحوم ناظم الاسلام پیش از همه مورخان آن روزگار بدین مقوله پرداخته باشد، اما کوشش او هم . چنانکه ملاحظه می فرمایید. منحصر است به طرح نمونه های بسیار مختصر و ناقصی از رفتار استثنایی فلان خان حاکم یا اشاره به عکس العمل ناگهانی و شدید ناصرالدینشاه در برابر تظلم چند ستم رسیده بخت برگشته.

این نمونه های مختصر و استثنایی نمی تواند آئینه تمام نمایی باشد از اوضاع اقتصادی و اجتماعی سالهای قبل از مشروطه، خاطرات رجالی از قبیل ظهیرالدوله و اعتمادالسلطنه نیز چون سفرنامه های ناصرالدینشاه از محدوده محافل درباری و روابط طبقات حاکمه تجاوز نمی کند، و معرف زندگی مردم و مشکلات اقتصادی و مصایب اجتماعی و رابطه ایشان با هیات حاکمه نمی تواند باشد.

به علت همین نقص تحقیقات و فقدان منابع است که بسیاری از محققان معاصر از کشف و توضیح ریشه های طغیان و قیام مردم به فرضیان غالباً يك جانبه ای متوسل شده اند، گروهی نهضت عدالت خواهی ملت را نتیجه برخورد سیاست روس و انگلیس می پنداشته اند، و جماعتی رقابت روحانیون متنفذ زمان را، و دسته ای دیگر ضعف نفس و ناتوانی مظفرالدینشاه را، و عده ای تبلیغات سید جمال الدین اسد آبادی را، و از همه این فرضیات ساده لوحانه تر عقیده گروهی که کوشیده اند با چسباندن مارک انگلیسی بر پیشانی نهضت درخشان ملت ایران، تحقیق خود را پایان گرفته پندارند.

در ایامی که به تنظیم و چاپ تاریخ بیداری مشغول بودم، بدین نکته پی بردم که ریشه یابی نهضت مشروطیت جز با مطالعه دقیق در اوضاع اجتماعی عهد ناصرالدینشاه تقریباً ناممکن است، و در آرزوی یافتن اسناد مطمئن و روشن و بی غرضانه ای بودم. این آرزو چندی پیش با دستیابی بر مجموعه نفیسی برآورده شد. مجموعه ای از گزارشهای بی پرده و همه جانبه خفیه نویسان سفارت انگلیس در ولایات جنوبی ایران، و مشتمل بر وقایع سی ساله از هزار و دویست و نود

و يك تا هزار و سيصد و بيست و سه هجری قمری، راپرتهایی روز به روز و هفته به هفته از جزییات احوال مردم و رفتار حکام و ستم متنفذان و ... این مجموعه نفیس با عنوان " وقایع اتفاقیه" به چاپ رسیده و مقارن با چاپ سوم تاریخ بیداری منتشر خواهد شد، ان شا الله.

خوانندگان این کتاب که غالباً در مراحل بعد از سی سالگی سیر می کنند، دوران کانون مترقی و مجلس رستخیزی و جشن های احمق پسند دو هزار و پانصد ساله و نمایش های ابله فریب استادیوم صد هزار نفری را به خاطر دارند، و می دانند که در آن روزگار نوشتن چه مشکل بود و دامنه حساسیت زمامداران نوکر سرشت به کجاها کشیده بود. و می دانند تحلیل مطالب کتابی چون تاریخ بیداری با چه دشواریهایی مصادف می گشت. و من که ضمن خواندن و باز خواندن نمونه های چاپی کتاب، یادداشتهای بسیاری فراهم کرده بودم، بدین نیت که جوانان جویای حقیقت را در استفاده از متن کتاب و کشف روابط نامرئی حوادث، مختصر معاونتی کرده باشم، حیران بودم که مطالب خود را با چه زبانی و در قالب چه تعبیراتی بنویسم تا منجر به توقیف کتاب نشود و حاصل دو سال خون دل خوردن با يك طغیان قلم بر باد نرود و خواننده را دست کم از مطالعه متن یادداشتهای ناظم الاسلام محروم نسازد.

هدف پیشوایان مردم از ایجاد حکومت مشروطه پایان دادن به قدرت فردی بود و تسلط جبارانه سلیقه های شخصی صاحب قدرتان؛ و اشاره بدین مقوله در آن روزگار همان بود و به جرم تخطئه مقام سلطنت به زندان افتادن همان. آرزوی مشروطه خواهان این بود که بر سرتاسر این سرزمین پهناور قانونی حکومت کند که احکامش در مورد شاه و گدا یکسان باشد و همه کسانی که در این محدوده جغرافیایی به نام ایران زندگی می کنند از همه امکانات اجتماعی و مواهب طبیعی بیکسان بهره مند گردند، اما در دیاری که شاه مشروطه اش با نطقی يك ساعته حزبی فراگیر بسازد و همه آزادگانی را که گردن همت بدین طوق لعنت نسپارند از همه مزایای اجتماعی محروم سازد، چگونه می توان به اهداف مشروطه خواهان اشاره کرد و تحققش را در شوون اجتماعی زمان مورد بحث و تامل قرار داد؟

در آن سال بیش از ده بار به نیت نوشتن مقدمه قلم بر کاغذ گذاشتم و با تحریر چند صفحه ای و باز خواندنش، نومیدوار و سرخورده به یاد داستان دماغ گنده آن پیرمرد درباری افتادم که نورچشمی های خاقان مغفور با هسته خرما هدف قرارش می دادند، و با یاد ماجرای شکایت پیرمرد به حضرت ظل الهی و جواب زیرکانه یکی از شاهزاده ها که " تصدق خاک پای مبارکت کردم، ما هرگز قصد جسارت و آزار نداریم، اگر هسته خرما به دماغ پیرمرد می خورد، گناه ما نیست، گناه دماغ گنده اوست که هسته خرما را به هر طرف پرتاب می کنیم به دماغ او می خورد".

قرن هاست که قلم بدستان این سرزمین با چونین سرنوشت سیاهی دست به گریبان بوده اند و ... گروه اندکی به خدمت قدرت مسلط کمر دنایت می بندند و با مغلطة " الحق لمن غلب" به توجیه عمل ناروای خویش می پردازند و در صف چاکران درباری و مدحت فروشان وقاحت پیشه ارباب قدرت در می آیند. گروه بسیاری با سکوت تلخ و مذاق آزار خویش، در بیغولة عزلت می خزند و مهر خاموشی بر لب زده خون دل می خورند و در فراموشی جان می سپرند.

بگذریم از آزادگان پروانه سرشتی که شعاع شمع آزادی چشم مصلحت بینشان را خیره کرده است، و به حکم طبع تعالی پسند خود، مرگ را بر تحمل هوای آلوده محیط خفقان ترجیح می دهند و سر سبز را در کار زبان سرخ می کنند، و در ظلمات این سرزمین عجایب شهاب آسا لحظه ای خوش می درخشند، بی آنکه جلب توجهی از تخته بندان علایق کرده باشند. اینان از نوادر روزگارند، و چون هر نادری، معدوم.

بگذریم، سخن از مقدمه نویسی بر تاریخ بیداری ایرانیان بود و مشکلات عهد اختناق. امسال که قرار است چاپ تازه ای از این کتاب منتشر شود، بار دیگر به هوای نوشتن افتادم و به سراغ یادداشتهای پراکنده رفتم...

اما، دریغا که بر اثر سالها خاموش نشستن سخن از یادم رفته بود و حال و مجالی باقی نمانده ... نمی دانم به چه مناسبتی به یاد آیینة تمام نمای خودمان مرحوم ملا نصرالدین افتادم که معتقد بود نیرویش در جوانی و پیری تغییری نکرده است. و در پاسخ انکار و تعجب خلاق استدلال می کرد که " هاون سنگی گوشة حیاط را در دورة جوانی نمی توانستم از زمین بلند کنم ، حالا هم که پیر شده ام نمی توانم. بنابراین تغییری در نیرویم حاصل نشده است". البته با این تفاوت مختصر که مخلص پانزده سال پیش حال نوشتن داشتم و مجالی نبود، اما امروز اگر هم مجالی باشد حالی نمانده است، و در بی حالی قلم بر کاغذ نهادن روده درازی کردن است و دردسر افزودن.

وانگهی تحولات بعد از انقلاب، اگر چشم عبرت آموز همه خلاق را نگشوده باشد یقین دارم در طبقه جوان و تحصیل کرده تاثیر عمیقی گذاشته است و طبع نکته سنج آنان را با تجزیه و تحلیل حوادث و نوشته‌ها و گفته‌ها آشنا تر کرده است، و من که همه آرزویم از تجدید چاپ این کتاب آشنایی جوانان ایرانی است با سرگذشت غم انگیز تلاشهای اجداد خویش و کشف رمز ناکامیهای آنان در استقرار حکومت عدل و قانون، به حکم ضرورت از بسط مقاله و تحلیلی وقایع آن روزگار در می گذرم و این واجب عینی ملی را بر دوش همه جوانان نکته یاب صاحب ادراکی می نهم که مجموعه حاضر را در دست مطالعه دارند.

از ما که خسته ایم گذشته است

هنگام کوشش است شما را

تهران. مرداد هزار و سیصد و شصت و یک

سعیدی سیرجانی